

ابوالقاسم حبيب اللهی «نوید»

مضامین مشترك در عربی و فارسی

(دنباله مطالب شماره های قبل)

فلا تشرب بلا طرب فانی رایت الخیل تشرب بالصفیر
گوینده این بیت معلوم نیست
در شعر منوچهری این مضمون چنین آمده است :
این نیز عجب تر که خورد باده نه بر چنگ
بی نغمه زبیرش بمی ناب شتابست
اسبی که صفیرش نرنی می نخورد آب
شیرینی مرد کم از اسب و نه می کمتر از آبست
دیوان منوچهری
وشمسه کرم بر جها قعر دنها فمشرقها الساقی ومغربها فمی
منسوب به یزید بن معاویه

این مضمون را خاقانی با اندک اختلافی چنین بیان می کند :

می آفتاب زرفشان ، جام بلورش آسمان

مشرق کف ساقیش دان مغرب لب یار آمده

اذا عبَّ فیها شارب القوم خلته یقبل فی داج من اللیل کوکبا

ابونواس

ولوتری کفه علی فمه رایت شمساً یقبل القمر

ابن الرومی (زهر الالباب)

این مضمون در شعر کسائی چنین آمده است :

گر بردهن نهاده بود جام پر نبید گوئی ستاره بوسه دهد ماه را همی
ترجمان البلاغه

و نیز کسائی در همین باب گوید:

بجام اندر تو پنداری روانست ولیکن گر روان دارد روانی
بماهی ماند آبستن به مریخ بزاید چون به پیش لب رسائی
لباب الالباب

چند مضمون مشترك در وصف شمع :

اذا ما علتة علة جز راسه فیختال فی ثوب جدید من العمر
ابوالفضل میكال

و همچنین ابن معتر گوید :

ولم آر من قبلها مثلها تعیش اذا قطعت راسها
(زهر الآداب)

این مضمون را منوچهری در قصیده‌ای که در وصف شمع گفته است

چنین بیان میکند :

چون بمیری آتش اندر تو رسید زنده شوی

چون شوی بیمار، بهتر گردی از گردن زدن

و نیز شاعر دیگری در وصف شمع گوید :

وصفر من بنات النحل تكسى بواطنه و ظاهره عواری
کشاجم

منوچهری در همان قصیده گوید :

پیرهن در زیر تن پوشی و پوشد هر کسی

پیرهن بر تن، تو تن پوشی همی بر پیرهن

دیوان منوچهری

اینک چند مضمون مشترك در مدیح :
 هنگامی که خلیفه المعتصم بالله عباسی قصد داشت شهر عموریه را
 بگشاید منجمین عقیده داشتند که اوضاع کواکب برای جنگ مناسب
 نیست و فتح عموریه در آن سال میسر نخواهد شد . معتصم علی رغم گفته
 آنها عموریه را در همان سال فتح کرد .

ابوتمام شاعر معروف در تهنیت آن فتح قصیده مشهوری دارد که
 دوبیت اول آن چنین است :

السيف اصدق انباء من الكتب في حده الحد بين الجد واللعب
 بيض الصفائح لاسود الصحايف في مئونهن " جلاء الشك والريب

شرح دیوان ابوتمام

موقعی که سلطان محمود غزنوی عازم فتح خوارزم بود سران لشکر
 بعلت گرمی هوا و دوری راه، جنگ را صلاح نمی دانستند . محمود بگفته آنها
 عمل نکرد و در همان سال لشکر کشید و خوارزم را فتح نمود . عنصری در
 تهنیت آن فتح قصیده ای گفت که با این ابیات شروع می شود :

چنین نماید شمشیر خسروان آثار چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار
 به تیغ شاه نگر نامه گذشته بخوان که راست گوی تراز نامه تیغ او صدفبار

دیوان عنصری

پیدا است که عنصری در این قصیده نظر به قصیده ابوتمام داشته است
 چنانکه بعضی از ابیات آن عیناً ترجمه ابیات ابوتمام است .

در این قصیده عنصری مضامین دیگری نیز از شاعران عرب گرفته است
 که بعضی از آنها را می نویسم :

مازلت تحسب كل شيء بعدهم خيلاً تكر عليهم و رجالات

جریر

عنصری در همان قصیده در صفتِ هزیمتیان جنگ چنین گوید :

کسی که زنده بمانده است از آن هزیمتیان

اگر چه تنش درست است، هست چون بیمار

اگر بجنبد بندِ قبای او از باد

گمان برسد که همی بر جگر خورد مسمار

اگر سؤال کند گوید ای سوار مزن

وگر جواب دهد گوید ای ملک زنهار

دیوان عنصری

چنانکه ملاحظه می‌شود مضمون شعر عربی را عنصری به تفصیل

بیان کرده است و الحق در وصف لشکر فراری و شدت ترس و بیم

آنها کسی بهتر از این نگفته است.

و نیز اشجع سلمی در مدح هارون گوید :

وعلى عدوك يابن عم محمد رصدان ضوء الصبح والأظلام

فاذا تنبه رعته و اذا غفا سلت عليك سيونك الأحلام

عنصری از همان قصیده نعل مع علوم انسانی

به مفزش اندر تیغ است اگر بود خفته

به چشمش اندر تیر است اگر بود بیدار

دیوان عنصری

ليس من الله بمستنكر ان يجمع العالم في واحد

ابونواس

عنصری در مدح سلطان محمود گوید :

گرش توانی دیدن همه جهانست او بر این سخن هنر و فضل او بسست گوا

کس از خدای ندارد عجب اگر دارد همه جهان را اندر یکی تن تنها

وان جرت الألفاظ يوماً بمدحةٍ لفيرك انساناً فانت الذي نعني

ابونواس

هر چه بر الفاظ خلق مدحت رفته است یا برود تا بروز حشر تو آنی

رودکی (ترجمان البلاغه)

واخفت اهل الشرك حتى انّه ليخافك النطف التي لم تخلق

ابونواس

خیال تیغ تو اندر میان صُلب پدر عدوی دولت و دین را میان زند بدونیم

ابوالفرج رومی

شمس العداوة حتى يستقاد لهم واعظم الناس احلاماً اذا قدروا

اخطل

همّش آنست تا غالب شود بر دشمنان

راست چون بر دشمنان غالب شود قادر شود

منوچهری (دیوان)

يسقط الطير حيث ينتشر الحب و تفتش المنازل الكرماء

بشاربن برر

خرمن ز مرغ گرسنه خالی کجا بود ما مرغکان گرسنه ایم و تو خرمنی

فرخی

این همان مضمونی است که شیخ اجل بصورت دیگری بیان فرموده

است :

كس نبیند که حاجیان حجاز بر لب آب شور گرد آیند

هر کجا چشمه‌ای بود شیرین بر وی از مارومور گرد آیند

گلستان

متنبی در مدح سیف الدوله :

فان تفق الإمام و انت منهم

فان المسك بعض دم العرال

دیوان متنبی

عنصری در مدح محمود غزنوی:

گرچه حکم پادشاهی هرکرا باشد یکیست

پادشاهی را به محمود است فخر و اعتبار

گرچه از طبعند هر دو به بود شادی ز غم

ورچه از چوبند هر دو، به بود منبر ز دار

دیوان عنصری

بعضی مضامین مشترک دیگر:

فما بینهما شکل

تنافی العقل والمال

لا یحویهما فصل

هما کالورد والترجس

ومال حیث لا عقل

فعقل حیث لا مال

نام گوینده ابیات فوق را در جایی ندیده‌ام و گمان می‌کنم از این قطعه

شهید بلخی گرفته شده است، بلکه عیناً ترجمه آن است:

دانش و خواسته است نرگس او گل مع علوم انسانی و مطالعات یک‌جای نشکفند بهم

هرکرا دانش است خواسته نیست هرکرا خواسته است، دانش کم

شهید بلخی (مجمع الفصحاء)

و نیز شهید بلخی در همین باب گوید:

بی بهائی ولیک از تو بهاست

دانشا چون دریفم آئی از آنک

همچنان زارزار باتو رواست

گر ز تو خواسته نیابم و گنج

لباب الالباب

و نیز در همین موضوع:

و جاهل جاهل تلقاه مرزوقاً

کم عاقل عاقل اعیت مذاهبه

- هذا الذي ترك الأوهام حائرةً وصير العالم التحرير زنديقاً
منسوب به ابن الراوندى
- ونيز درهمين باب منسوب به امام شافعى :
- لو كان بالحيل الفنى لوجدتنى
لكن من رزق الحجى ' حرم الفنى ' سعدى در اين باب فرمايد :
- اگر روزى بدانش در فزودى
ونيز
- كيمياگر بفصه مرده و رنج
ابله اندر خرابه يافته گنج
گلستان
- قد يدرك المتانى بعض حاجته
وقد يكون مع المستعجل الزلل
قطامى
- اي بسا اسب تيزرو كه بفاند
که خر لنگ ره بمنزل برد
سعدى گلستان
- بغات الطير اكثرها فراخاً
وام الصقر مقلاة نزور
عباس بن مرداس
- دائم بر جان او بلرزم ازيراك
مادر آزادگان كم آرد فرزند
رودكى
- كم من مريض قد تخطاه الردى
فنجاً و مات طبيبه والعود
على بن جهم
- شخصى همه شب بر سر بیمار گريست
چون صبح شد او بمرد و بیمار بزيست
سعدى (گلستان)
- اعطيت كل الناس من نفسى الرضا
الإحسود فأنه اعيانى
محمود وراق

نیز در همین معنی :
 لکل داء دواء یستطیب

الأحساد اعیت من ید او یها

سعدی در این باب فرماید :

حسود را چه کنم کوز خود برنج در است

توانم آنکه نیازم اندرون کسی

گلستان

وعین الرضا عن کان عیب کلیله

ولکن عین السخط تبدی المساویا

عبدالله معاویه

سعدی :

هنر بچشم عداوت بزرگتر عیبی است

گلست سعدی و در چشم دشمنان خار است

گلستان

ونیز :

عیب نماید هنرش در نظر

چشم بداندیش که برکنده باد

دوست نبیند بجز آن یک هنر

ور هنری داری و هفتاد عیب

گلستان

علی خمولک ان ترقی الی الفلک

لا تیاسن اذا ما کنت ذا ادب

فی معدن اذغدا تاجاً علی ملک

بینا یری ذهب الابریز مطرحاً

طفرائی

که ضایع نگرداندت روزگار

اگر قیمتی گوهری غم مدار

کجاماند آینه در زیر رنگ

بدر می کنند آبگینه ز سنگ

سعدی (بوستان)

یمسی وزیراً یوم عزله

ان الوزیر هو الذی

لم یزل سلطان فصله

ان زال سلطان الوزارة

ابوالفتح بستی

- آن مکن در عمل که در عزلت
در همه حال ، نیک محضر باش
- خوار و مذموم و متهم باشی
تا همه وقت، محترم باشی
- سعدی (گلستان)
- و ان انت اکرمت الکریم تمردا
مضر کوضع السیف فی موضع الندی
- متنبی (دیوان)
- چون تو مرهم نهی ندارد سود
هر کجا داغ بایدت فرمود
- سنائی (حدیقه)
- جای گل گل باش و جای خار خار
جای گل گل باش و جای خار خار
- سعدی (قصاید)
- زیادته او نقصه فی التکلم
و کان تری من معجب لک صامت
- زهر بن ابی سلمی
- تا مرد سخن نگفته باشید
عیب و هنرش نهفته باشد
- سعدی (گلستان)
- و نیز در همین باب فرماید: *جامع علوم انسانی*
زبان در دهان خردمند چیست
چو در بسته باشد چه داند کسی
- گلستان
- مصائب قوم عند قوم فوائد
بذاقضت الايام مابین اهلهما
- متنبی
- دیگری شاد کام نشیند
تا نمیرد یکی بناکامی
- سعدی (گلستان)
- حوادثه انماخ باخرینا
اذا مالدهر جر علی اناس

فقل للشامتین بنا افیقوا
سیلقى الشامتون کما لقینا
تمنت رجال ان اموت فان امت
فذاک طریق لست فیها باوحد
که هر کو بمرگ کسی گشت شاد
منسوب به امام شافعی
ورای رامش و زندگانی مباد
فردوسی (شاهنامه)
ونیز سعدی فرماید:

مرا بمرگ عدو جای شادمانی نیست
که زندگانی ما نیز جاودانی نیست
گلستان
در وفیات الاعیان مسطور است که یحیی بن خالد برمکی این ابیات را
ضمن نامه‌ای به پسرش فضل نوشت:

انصب نهاراً فی طلاب العلی
واصبر علی فقد لقاء الحبیب
حتی اذ اللیل بدا مقبلاً
واستترت فیہ وجوه العیوب
فکابد اللیل بما تشتهی
فانما اللیل نهار الادب

حافظ فرماید:

روز در کسب هنر کوش که می خوردن روز
دل چون آینه در رنگِ ظلام اندازد
آن زمان وقت می صبح فروغ است که شب
گردد خرگاهِ افق پردهٔ شام اندازد

دیوان